

## دستگیری کلیشه ای ترین

## کلاهبردار ایران!

فردی که با لقب «گل ممد» با اذعان به چوپان بودن و پیدا کردن سکه در کشور کلاهبرداری می کرد، با ۱۸۰۰ سکه تقلبی راهی زندان شد

مجیدی | روزنامه نگار



شیوه های کلاهبرداری پیامکی در این روزها، بسیار زیاد شده است. هدف همه آن ها هم، خالی کردن حساب افراد با کمک ترفند های وسوسه انگیز است؛ از پیامک جعلی به مشترک ان مبنی بر این که: «اگر می خواهید یارانه شما قطع نشود به سایت ... مراجعه کنید»، تا «شکوائیه ای علیه شما در سامانه قضایی قرار گرفته است. رهگیری از سامانه زیر: ... عدم پیگیری، جلب می باشد» و «درخواست شماره حساب و کد ملی برای واریز کردن پول به حساب شما». در بیشتر این موارد بعد از کلیک شما روی لینک، گوشی تان به یک بد افزار آلوده می شود و یک سری اطلاعات شخصی تان در معرض سوء استفاده قرار خواهد گرفت، اما یکی از قدیمی ترین شیوه های کلاهبرداری پیامکی که برای بسیاری از ایرانی ها خاطره انگیز است، از سمت فردی معروف به «گل ممد» بود که خودش را چوپانی معرفی می کرد که سکه های طلای زیادی پیدا کرده و به یک نفر برای همراهی در فروش نیاز دارد! حالا فرمانده انتظامی شهرستان الیگودرز از دستگیری او خبر داده، ماجرای که بازتاب زیادی در شبکه های اجتماعی داشت. البته واضح است که احتمالاً کلاهبردارهای زیادی با این روش و اسم از مردم کلاهبرداری کرده اند و این طور نیست که این فرد دستگیر شده، تنها کلاهبرداری باشد که دست به این کار زده است.

پیامکی که همه ما با آن خاطره داریم

سلام اروپا ب گلمد  
هستم پسرعموی رحیم که  
ب کت شو ما کارمکرر گو فتم  
دگر بر شو ما پیغام فرستادم حقیقت  
یک مقدار سکه تلاییدا پیدا کردم  
یک پادشا روشن هست و چن تا  
مجسمه تاجدار است نوشته برجان  
خود دارند گو فتم ببینم متانی برمه  
فروشان شان کنی هرچه باشد نصف  
برشوما باشند نصف برمه باشد زنگ  
بزند

میتانی خریدار پیدا کنی؟ هرچه باشه نصف برای شما، نصف برای ما. زنگ بزن. «بقیه پیامک های کلاهبردارانه به این شکل، تقریباً از همین داستان کلی پیروی می کردند و تفاوت زیادی نداشتند.

تحت تاثیر این پیامک ها قرار نگیرید

فرمانده انتظامی شهرستان الیگودرز در همین باره گفته: «در پی افزایش کلاهبرداری از طریق ارسال پیامک با تلفن همراه و مراجعه چند شاکی از نقاط مختلف کشور به پلیس آگاهی درباره ارسال پیامک و فروش سکه های تقلبی با قسم های دروغین مبنی بر پیدا کردن سکه های عتیقه در گاوداری و کلاهبرداری ۱۰ میلیارد ریالی توسط یک نفر که با لهجه افغانی و به نام «گل ممد» و «لطیف» افغان کلاهبرداری می کرده است، پلیس آگاهی دستگیری متهم کلاهبردار را در دستور کار خود قرار داد. با تلاش پلیس آگاهی و اداره مبارزه با جعل و کلاهبرداری، یک نفر از عناصر فعال و سر شبکه کلاهبرداری با هویت معلوم شناسایی و طی عملیاتی ضربتی و غافلگیرانه با هماهنگی قضایی دستگیر شد. سرهنگ «نصرت اله گراوند» با اشاره به معرفی متهم به مرجع قضایی، گفت: «در بازرسی از مخفیگاه متهم یک قبضه سلاح کلت کمری، هزار و ۸۰۰ سکه تقلبی، ۲ دستگاه گوشی با سیم کارت های مختلف با محتویات پیامک کلاهبرداری و یک دستگاه موتور سیکلت بدون پلاک مرتبط با کلاهبرداری های صورت گرفته کشف شد.» (منبع: مشرق) او به شهروندان توصیه کرد که در مواجهه با پیامک های ناشناس با مضمون برانگیختن حس طمع افراد و دستاویز قرار دادن امور معنوی همچون قسم دادن مراقب باشند که تحت تاثیر این گونه پیامک ها قرار نگیرند.

واکنش ها به دستگیری «چوپان دروغگو»

کاربری نوشت: «آخه الان دیگه تو سال ۱۴۰۱ هستیم، این پیامک نهانیتش تا سال ۹۲ جواب می داد!» کاربر دیگری نوشت: «صدبار پلیس فتا اعلام کرده روی هر لینک ناشناس و مشکوکی کلیک نکنین، پس وسوسه نشین و کلیک نکنین، آفرین!» یک کاربر هم نوشت: «باور می کنین هنوز اسم اس ام اس شدارم؟ یک زمانی فک می کردم این واقعا کارگر با بام بوده چون یک گل محمدی بود که برامون خونه می ساخت! خنخ!»

# نامه های از قرن چهارم به انسان امروز

شاهنامه فردوسی را با داستان های اساطیری و حماسی

پر شور و شگفتی می شناسیم اما لایه های سطر های این

کتاب، پند های برای زندگی روزمره ما نهفته است



الیه توانا | روزنامه نگار

پرونده

اگر همین الان برویم نوبی خیابان و به طور تصادفی از چند نفر، فارغ از سن و سال و سطح سواد، درباره شاهنامه بپرسیم، به احتمال زیاد همه در جواب خواهند گفت: «سروده فردوسی»، «نوشتنش ۳۰ سال طول کشید»، «در حفظ زبان فارسی نقش مهمی داشت»، «از بزرگ ترین آثار حماسی جهان» و مانند این ها. اما اگر از این افراد بخواهیم چند بیت از شاهنامه را بخوانند، یکی از داستان هایش – به جز رستم و سهراب – را تعریف کنند یا بگویند در زندگی شان چه نقش و اثری داشته، احتمالاً چیزی بیشتر از مکث کردن و «الان حضور ذهن ندارم» دستگیرمان نخواهد شد. سرز نشی هم روا نیست؛ شاهنامه خواندن به تنهایی و بدون آموزش، کار سختی است. نه در مدرسه، به جز چند شعر پراکنده از شاهنامه و چند خط زندگی نامه فردوسی، چیز دیگری یاد می گیریم و نه در انواع رسانه، درباره شاهنامه اطلاعات دندان گیری می خوانیم و می شنویم؛ هر چه هست، ستایش های تکراری و مناسبتی است بی آن که بدانیم حکمت موجود در این اثر چقدر در زندگی ما گره گشاست. پس به شنیدن این وصف های افتخار آمیز اکتفا می کنیم چون کی حال و حوصله شاهنامه خواندن دار د؟ در پرونده امروز سری می کشیم به شاهنامه تا ببینیم این نامه ارزشمند که از قرن چهارم به دست ما رسیده است، چه حرفی با ما دارد و کجای زندگی به کار ما می آید.

## وقت درفاقت

سخن چین و بی دانش و چاره گر  
همان دوستی با کسی کن بلند  
هر آن کس که با تو نگوید درست

آدم از دوست و هم نشین اش رنگ می گیرد. نمی شود مدتی با کسی دمخور باشی و خلق و خو و حال و هوایش بر تو تأثیر نگذارد. فردوسی برای رفیق خوب، چندتا ویژگی برمی شمرد: سخن چین و نادان و حيله گر نباشد. وقت سختی و دشواری، غیبت نزن. برای خوشایند تو دروغ نگوید که چنین دوستی از دشمن، بدتر است. با این وصف اگر بگردید بین دوست های تان، چندتا رفیق فردوسی پسند پیدا می کنید؟

## بر نیز از عیب جویی

چو عیب تن خویش داند کسی  
چنین گفت کان کس که آهو ی  
چنین داد پاسخ که باری نخست  
بی آهو کسی نیست اندر جهان

دیدهای بعضی ها انگشت اشاره شان دایم به سمت این و آن است و هر چه بدی در جهان است، در وجود دیگران می بینند؟ فردوسی می گوید چنین کسی، چشمش را بر خودش بسته است و گر نه اگر آدم با خودش بیگانه نباشد، آن قدر در خودش کمی و کژی برای اصلاح پیدا می کند که وقت برای عیب جویی از دیگران ندارد. راستی برای آن که کلمه «بیادیت»، وزن شعر را به هم نریزد، حرف «دال» را ساکن بخوانید: «بی بیادیت».

آهو: عیب و عار

## دل منبت بر دمای دوز

بدان ای پسر کاین جهان بی وفاست  
هر آن که که باشی در او شاد تر  
همه شادمانی بمانی به جای  
چه بندی دل اندر سرای سپنج  
کز آن گنج دیگر کسی بر خور د

کار دنیا را اعتباری نیست. نه خوشی اش پایدار است و نه ناخوشی اش، ابدی. وقتی فردوسی می گوید جهان بی وفاست، گلايه نمی کند بلکه تصویری واقع بینانه از آن پیش چشم می آورد؛ در دور رنج و بلا که در زندگی کم نیست. آن چه را هم که به سختی به دست می آوری، می گذاری و می روی پس خیلی به دنیا دل خوش نکن که از پستی و بلندی هایش غافلگیر نشوی.

تیمار: درد دور رنج

بر اینیم و گردن و را داده ایم  
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد  
ز داد این همه داد و فریاد چیست  
چو داد آمدش جای فریاد نیست

فردوسی، از مرگ اندیشی به ستایش زندگی می رسد. او مرگ را پیش چشم می آورد که مغتنم بودن فرصت حیات و هدر ندادنش را یادآوری کند. او مرگ را نه چیزی هراس انگیز که همزمان زندگی می داند؛ مرگ، از لحظه تولد با ما زده می شود و همراه ما است. تن ما تسلیم مرگ است اما نام ما، نه. فردوسی ابایی از ترک جهان ندارد چون با خلق شاهنامه از مرگ فراتر رفته است: «از آن پس نمیرم که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام» و به ما هم پیشنهاد می کند به جای آن که هراس از مرگ را در دل مان جا بدهیم، سعی کنیم نام نیکی از خود به جا بگذاریم و بپذیریم که مرگ ناگزیر، عین عدل و داد است و راه را برای زندگی دیگران باز می کند.

گردن و را داده ایم: تسلیم مرگ هستیم

## در ستایش خرد

خرد در هنمای و خرد دلگشای  
خرد چشم جانست چون بنگری  
نخست آفرینش خرد را شناس  
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان

شاهنامه، با مدح خدای خرد شروع می شود: «به نام خداوند جان و خرد» و در بخش آغازین، خرد را می ستاید اما به همین اکتفا نمی کند. بخش بعدی کتاب هم «در ستایش خرد» است و جابه جاشخصیت ها با «پُر خرد» و «کم خرد» وصف می شوند. پس ما هم به تاسی از فردوسی، پرونده مان را با گفتن از خرد شروع می کنیم؛ «خرد»، راهنما و چشم و نگهبان جان انسان است که می داند هر چه از نیک و بد به او می رسد، در نتیجه عملکرد چشم و گوش و زبانش است پس حواش به این سه هست.»

## سارش بر راز نوشی

سخن هیچ مسرای بار از دار  
سخن را تو آکنده دانی همی  
چو رازت به شهر آشکار اشود  
به کس راز مگشای و در بر بسیج

هر شنونده رازی، دیگری را محرم اسرارش می داند و مخاطب او هم برای خودش همدم و راز شنوبی دارد و این طوری است که حرف مگو دهان به دهان می چرخد. فردوسی گرم و سوزگار چشیده، توصیه می کند که «به کس راز مگشای» و حدود و بداندیشی را در آدمیزاد دست کم نگیر چون به وقتش چه کار ها که از دستش ساخته نیست!

## شکلی بر رخ

یکی کار پیش است با درد و رنج  
به یکسان نگردد سپهر بلند  
گهی با می ورود و رامشگران  
تو دل را بدین درد خسته مدار

شاهنامه پر است از قهرمان ها و پهلوان های دور از تصور دست نیافتنی اما آن ها از وجه روزمرگی چندان تفاوتی با ما ندارند؛ بالا و پایین و سرد و گرم روزگار از زمانه فردوسی تا عصر ما ثابت و بی تغییر مانده است. این است که می توانیم وعده فردوسی را بپذیریم وقتی می گوید تحمل رنج، گنج دربی دارد و بر درد باید صبور بود.

مستمند: غمگین، رود، ساز، رامشگر، مطرب، گرم؛ اندوه و حمت، خسته: آرزو ده

## دعوت گشاده روی

ببخش و بخور هر چه آید فراز  
که گاهی سکندر بود گاه فور  
توانگر شد آن کس که درویش بود

درست است که خانواده جناب فردوسی جزو طبقه دهقان های صاحب زمین و مکتب بودند و او تا دوران جوانی از گرفتاری مالی چیزی نمی دانست اما بعدها به ویژه هنگام نوشتن شاهنامه، مضيقه مالی و دشواری کم ندید پس از سر شکم سیری نیست که می گوید از آن چیزی که به دست می آوری، به دیگری هم ببخش که به کار دنیا اعتباری نیست؛ امروز هستی و فردا، نه.

فراز: جمع و فراهم کردن، سپنجی: عاریتی و ناپایدار، فور: یکی از پادشاهان هند که اسکندر او را کشت

## درباب عاشقی و دلبری

گر آبی خرامان به نزدیک من  
بر او مهر بانم نه بروی و موی  
نورا پاک یزدان چنان آفرید

کلام پر صلابت فردوسی و مهارتش در شرح جنگاوری و رز خوانی و شاخ و شانه کشیدن، ما را از روی لطیفش غافل کرده است. شاهنامه برای ما با دلبری و دلدادگی به یاد آورده نمی شود، در حالی که داستان عاشقانه کم ندارد؛ زال و رودابه، بیژن و منیژه، تهمینه و رستم و کتایون و گشتاسب. اصلاً همین دو، سه بیت را بخوانید، برای آشن شدن با روی دیگر فردوسی کافی است. شاید هم از حکیم توس آداب دلبری یاد گرفتید.

هر کت: هر کسی نورا